

مدتی بعد، کرم کوچولو احساس کرد توی پوستش جا نمی‌شود. فهمید بزرگ‌تر شده است. او یواش‌یواش از پوستش بیرون آمد. کرم تپیل را صدا کرد و گفت: «بین من هم پوست جدید دارم». اما یک‌دفعه هیولای گنده‌ای با دو تا چشم قلمبه و شاخک‌های بلند و بال‌های قرمز و زرد دید که کله‌اش را از خانه کرم تپیل بیرون آورده بود.

کرم کوچولو

- جیغ جیغ جیغ... کرم کوچولو داد زد: «هیولا هیولا! تا خواست فرار کند، هیولا گفت: «منم کرم تپیل. بین پروانه شدم». کرم کوچولو گفت: «چطور پروانه شدی؟! کرم تپیل که پروانه شده بود، گفت: «وقتی خانه‌ام را درست کردم و تویش خوابیدم». کرم کوچولو گفت: «یعنی من هم پروانه می‌شوم؟» پروانه گفت: «بله! یک پروانه قشنگ».

کرم کوچولو از بس خوش حال شد یک‌عالمه برگ توت خورد. مدتی بعد او برای خودش خانه‌ای ابریشمی درست کرد و توی آن خوابید و هی خواب دید. خواب این که وقتی از خانه‌اش بیرون بیاید چه رنگی خواهد بود؟ آبی یا نارنجی؟ شاید هم خال‌خالی!

کرم کوچولو از توی تخم بیرون آمد. دور و برش را نگاه کرد و گفت: «هی پسر این‌جا چقدر قشنگ است». بعد صدای خنده شنید. این صدای کرم تپیلی بود که روی برگ‌ها بازی می‌کرد. او گفت: «سلام کرم کوچولو. بیا بازی کنیم». آن‌ها یک‌عالمه بازی کردند. برگ توت خوردند و شب روی برگ‌ها خوابیدند. صبح وقتی کرم کوچولو بیدار شد خیلی ترسید. دوستش مثل یک پلاستیک خالی، خشک شده بود. او با صدای بلند گریه کرد و خودش را پیچ‌پیچی کرد. - چرا گریه می‌کنی؟

کرم کوچولو از جایش پرید و داد زد: «تو سالمی؟ چقدر بزرگ شدی. پس این چیه؟» کرم تپیل چشم‌هایش را کوچولو کرد و گفت: «ما وقتی رشد می‌کنیم، از توی پوستمان بیرون می‌آییم. چون دیگر توی آن جا نمی‌شویم».

نویسنده: زینب آبراهامیان

تصویرگر: زینب پروانه

